

جمال و زیبایی

(از کتاب استاد و درس-ادبیات، هنر، نقد)

...

مفهوم زیبایی از دو عنوان عدل و حق؛ یعنی تعادل و هماهنگی و هدف و جهت، برخوردار است و همین تعادل در رابطه با هدف است که به لطافت تعبیر می شود.

۱- این هماهنگی هم در محدوده یک پدیده، یک گل، یک لبخند، یک پرواز، مطرح است.

۲- و هم در رابطه های علیتی و علمی پدیده ها با یکدیگر که حتی رابطه های اجتماعی انسان و طبیعت و صنعت و انسان و طبیعت در این چارچوب قرار می گیرد.

۳- و هم در رابطه هایی که انسان به پدیده ها می دهد و با ذهنیت و زاویه دید خود از میان انبوه حوادث و کلمه ها و تصویر ها و صحنه ها و آدم ها و پدیده ها، خط کشی می کند و بعضی را با بعضی پیوند می زند، که زیبایی در هنر، در این حوزه قرار می گیرد، نه زیبایی جهان و زندگی.

۱- هنگامی که می گوئیم تمامی هستی زیباست؛ یعنی که تمامی هستی با تعادل و رو به جهتی است که با آن جهت و با آن زاویه دید هر کس آشنا بشود، تمامی رنج ها و زشتی ها و دردها را هم زیبا می بیند، که می یابد این ها هم با ساخت انسان و استعداد های او هماهنگ است و هم با نظام چهار فصل و حرکت پیشه هستی که در این دریا و بر روی موج نمی توان قرار گرفت و باید دل به حقی و ثابتی بست که در او تحولی و فقری و نیازی نیست.

کسی که این تعادل و جهت را در جهان نمی بیند، زیبایی جهان را نمی فهمد و از این لذت و ابتهاج و سرور سهمی ندارد و محروم است که اگر تمامی عالم و دو برابر آن را هم داشته باشد در رنج است (۱) و درد عظیمی او را در هم می شکنند و سایه سنگینی حتی بر شکوفه های گیلان و سیب و طلوع و غروب و صدای چلچله ها و پروازهای آرام، رنگ درد و پوجی و مرگ می زند. در این چشم دی گر زیبایی نیست مگر در لحظه های غفلت و فراموشی و سرمستی با می و ساغر و شاهد و شمع که بتواند گوارایی یک جرعه و شیرینی یک زمزمه را بفهمد و به این درک غافل از زیبایی کوچک، دل خوش کند.

و یا برای خودش دروغ هایی بیافد که بتواند بر روی دردها لبخند بزند.

۲- و هنگامی که می گوئیم زندگی زیباست؛ یعنی این زندگی با تمامی جنگ ها و جدال ها و محبت ها، با تمامی امید ها و یاس ها، با تمامی شکست ها و پیروزی ها، با تمامی ظلم ها و مبارزه ها، با تمامی این تضاد ها و تناقض هایش از تعادل و جهتی برخوردار است؛ تعادلی که با همین تدافع ها شکل می گیرد. شکستن امید زیباست. رنگ خون در مبارزه زیباست. زندگی

چهار فصل است و در جریان است. این اشتباه است که لبخند و بهار زندگی را همچون یک دسته جمع بندی کنیم و در زورق بیچیم و هنگام ناراحتی به آن فکر کنیم و خود را گول بزنیم. و این اشتباه است که رنج ها را یکجا نشانه بگیریم و آدرس بدهیم، که در شناخت انسان و در بافت این جهان ترکیبی است که حرکت طلب است و طبیعت حرکت، جدایی از محبوب ها و اتصال با منفور ها را با خود دارد. و کسی که نظام جهان و ترکیب انسان را نمی شناسد از بهار مغرور می شود و از پاییز به درد می نشیند، در حالی که برای عارف، این همه نشان یک حرکت است و این حرکت متعادل است و تعادلش را از همین تعارض هایش می گیرد. و این حرکت متعادل رو به جهتی است و آهنگی دارد. تو را از تمامی این بند ها جدا میکند، دیوار ها را در تمامی وجود تو می شکند تا بتوانی آزاد از ابتهاج و سرور هستی، سهم بیشتری برداری که آدم ها به اندازه ظرف وجودشان بهره می برند و به اندازه دیوار هاشان در رنج و عذابند و بی جهت نیست که این دیوار ها را می شکند. و هر امیدی بر زمین می خورد برای کسی که این را نمی شناسد.

عروسی خواهری مرگ خواهر دیگر است (۲) و جوانمردی نتیجه اش مرگ است (۳). اما آن کس که این همه را می شناسد، زیبایی را در کوری همین بوف می داند که تمامی عشقش در شہوتش خلاصه شده و زیبایی را در همین می داند که امید ها را بشکند و دیوار ها را بریزد، گرچه جاهل به کابوس می افتد، اما می تواند که نیفتد. می تواند از ترکیب خودش و اندازه وجودش، به هدفش پی ببرد، که برای عروسی به دنیا نیامده و سگ ولگردی نیست که در ورامین صاحبش را گم کرده باشد، گرچه در این دنیا دنبال ماچه ای رفتن و بوی زن را تعقیب کردن، تنهایی و محرومیت دارد و ولگردی دارد و مرگ منتظر دارد که کلاغ ها چشم هایش را هم در می آورند. (۴)

۳- اگر ما زیبایی جهان و زندگی انسان را فهمیدیم، زیبایی هنر را هم می فهمیم که هنر، زندگی را در فرم زندگی تصویر می کند (۵)، که فرم زندگی چهار فصل است و متحرک است نه متنوع و راکد. و این اشتباه این مدعیان است که تنوع را با تحریک عوض کرده اند و فرم زندگی را در سرگرمی تفسیر نموده اند.

زیبایی یک کلمه، یک حرکت، یک صدا، یک خط و حجم و نقش و ارائه، در هماهنگی آن ها در خود و در ترکیب و در رابطه با قراردادهای پذیرفته شده و جایگاه و واقعیت موجود و واقعیت مطلوب است که از تمامی آن ها به اشاره سخن رفت.

وقتی می گوئیم این شعر زیباست و یا این اثر زیباست می توانیم زیبایی را فقط در تعادل و نرمش آهنگ کلمه و نت و رنگ و فرم و حرکت و نقش توضیح بدهیم و می توانیم این تعادل را با هدفی بسنجیم و در همین رابطه است که به معنای دقیق تر و عمیق تر از زیبایی رسیده ایم.

در هر حال، این طرحی از زیبایی در جهان در زندگی و در هنر بوده و آن هم عنصر های اساسی زیبایی که تعادل و هدفداری را مطرح می کردند. اکنون می توانیم به نسبت زیبایی برسیم و برای آن توضیحی داشته باشیم، در حالی که آن را به طبیعت و انسان و روابط اجتماعی و کار محصور نمی کنیم، که ادراک مشترک از زیبایی در رابطه با درک مشترک از تعادل یک پدیده و یا یک مجموعه و یا یک دست چین از روابط است. و تفاوت این ادراک از زیبایی در رابطه با تفاوت ادراک این هماهنگی و

تعالی و این جهت و هدف است. و همین است که برای ما کرم کدو سمبل زشتی است و همین است که زندگی و جهان در چشم ما زشت و زیباست.

آن تعبیری که بعضی از زیبایی در رابطه با عمل دارند و تقسیمی که برای زیبایی واقع گرا و واقع گریز (۶) می کنند، همین تحلیل جواب می گیرد که اگر زیبایی برای یک روستایی در کارایی زن است، نه بخاطر این است که این روستایی از زیبایی دست نرم بی خبر است و یا زیبایی دختر ارباب را نمی فهمد، بلکه به خاطر این است که در رابطه با هدفی که انتخاب کرده دارد زیبایی را قضاوت می کند، همانطور که اگر هدفش فرزند باشد یا خانه داری، این هدف در قضاوتش اثر خواهد گذاشت و تلقی اش از زیبایی دگرگون خواهد شد، که همیشه هدف و هماهنگی در مفهوم سر بسته زیبایی نهفته است، که زیبایی ترکیبی از عدل و حق است.

(۱) سوره مبارکه رعد، آیه ۱۸

(۲) داستانی از صادق هدایت

(۳) داستان داش آکل، صادق هدایت

(۴) اشاره به داستان سگ ولگرد و بوف کور، صادق هدایت

(۵) چرنیشفسکی، ص ۶۵ از: در شناخت هنر و زیبایی

(۶) جامعه شناسی هنر